

گام های اول در نقد ادبیات کودک و نوجوان

مهدی جوانی

قسمت اول

الف - کلیات

۱- شناسایی نقد

مفهوم در لغت

نقد در لغت، به معنای «جدا کردن دینار و درهم، سره از ناسره، پول رایج، تمیز دادن خوب از بد و آشکار کردن محاسن و معایب سخن است.»^۲

مفهوم در اصطلاح

نقد ادبی در اصطلاح، به قول عبدالحسین زرین کوب، «سخن‌سنجی و سخن‌شناسی»^۳ و یافتن انتظام، قانون‌مندی و جوهره اثر ادبی است.

در تعریف نقد ادبی، بیش از این پیش

نمی‌رویم؛ زیرا می‌خواهیم نقد را طوری

تعریف کنیم که دربرگیرنده همه

نمونه‌ها باشد. توضیح این که ادبیات از یک طرف، با نوآوری و

تازه شدن نمونه‌ها همراه است و از طرف دیگر، براساس دیدگاه‌های

فکری گوناگون خلق شده و می‌شود. بنابراین، نقد ادبی هم شکل‌هایی متنوع و متغیر پیدا کرده است.

به طور مثال، ناقد در شکل سنتی، با صراحت بیشتری به استخراج معایب و محاسن اثر ادبی می‌پرداخت، اما هرچه به زمان حاضر نزدیک‌تر شده‌ایم، نقد از آن قطعی دست کشیده است. حتی گاه صرفاً به توصیف و بازگشایی اثر پرداخته است، نه داوری مستقیم.

بنابراین، باید به دنبال آن مفهوم مشترکی از نقد باشیم که همه گونه‌ها را هم خانواده می‌سازد.

تفاوت نقد و ادبیات

نقد از ادبیات الهام می‌گیرد. دکتر شوقی حنیف می‌نویسد: «واضح است که نخست ادبیات و سپس نقد آن به وجود آمد. به همین دلیل، موضوع نقد، از ادب گرفته شده است و از همین جا تفاوت میان آن دو نمایان می‌گردد. موضوع



ادبیات، الهامی است از طبیعت و زندگی انسان و موضوع نقد، الهامی است از ادبیات. پس نقد، فنی است که قواعد آن از ادبیات مشتق شده است.»^۴

پس نباید دچار این توهم شویم که نقد هم نوعی از ادبیات است. ادبیات طی فرآیند ترکیب و سنتز خلق می‌شود و نقد طی فرآیند تحلیل و آنالیز. شکل گرفتن اثر ادبی، مثل ترکیب شدن چند عنصر شیمیایی برای تشکیل ماده‌ای جدید است و نقد، شبیه تجزیه همان ماده به عناصر اولیه، برای پی بردن به عناصر اولیه، شیوه و همچنین کیفیت تشکیل آن ماده است.

البته، باید گفت که گاه، نقدی که بر یک اثر ادبی نوشته می‌شود. نقدی خلاق است و حتی امکان دارد تأثیرگذارتر و راه‌گشایتر از خود متن ادبی باشد. حتی می‌توان تصور کرد که نقد یک اثر، خود به متنی کاملاً مستقل بدل شود و ماندگاری‌اش بیشتر از خود متن ادبا باشد، اما اصل حرف به جای خود باقی است. به این معنا که نقد ادبیات، از جنس ادبیات نیست و خلاقیتش از جنس خلاقیت فکری است و نه خلاقیت زیبا و حس برانگیز.

منظور ما از نقد

از میان انواع نقد، آن چه در این بخش مورد نظر ماست، نقد مکتوب است و نه نقد شفاهی و غیرمکتوب. همچنین، منظور ما نقد محدود به یک افق زمانی خاص که برآمده از افکار و ذوق عمومی آن زمان خاص باشد، نیست.

همچنین، آن نقد خاص نیست که به مرور زمان و براساس جهت‌گیری ناخودآگاهانه نانوشته جامعه، باعث ماندگاری و یا میرایی آثار ادبی می‌شود.^۵

نقد انواع دیگری هم دارد، اما نقد در این نوشتار، نقد مکتوبی است که با تصمیم منتقدی مشخص و با پشتوانه تخصص ادبی و با تکیه بر چارچوب‌های نظری مشخص نوشته می‌شود.

۲- ضرورت و اهمیت نقد

I ارزیابی عقلانی احساسات

ادبیات بیش از آن که فرآیندی عقلی و منطقی باشد، حاصل احساس و عاطفه است و نقد موجب می‌شود که عقل و اندیشه، نقش خود را در ارزش‌گذاری بر متن و کمک به ماندگاری متون با ارزش ایفا کند. نقد، خواننده و نویسنده را یاری می‌کند تا از منظری متفاوت، در اثر تأمل کنند و از آن لذت ببرند. در واقع، آن چه را که پیش‌تر با «حس» دریافته بودند، بار دیگر با «عقل» دریابند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که نقد ادبی، ارزیابی عقلانی احساسات است.

II تقویت دید انتقادی خواننده

مطالعه نقد، به خواننده بینشی می‌بخشد تا اثر را با دیدی انتقادی بخواند و اسیر تبلیغات و ظواهر نشود که به قول مولانا:

بر دکان، هر زر نما خندان شده است
زان که سنگ امتحان پنهان شده است

III راهنمایی خواننده در انتخاب

حتی اگر فرض کنیم که تمام نوشته‌های منتشر شده، ارزش ادبی دارد، باز هم کثرت و تعدد محصولات عرضه شده، مطالعه همه آن‌ها را ناممکن می‌سازد. در چنین حالتی، منتقد می‌تواند همچون مشاور آگاه در کنار خواننده عمل کند. بر واژه مشاور تأکید می‌کنیم. زیرا قرار نیست منتقد حرف آخر را بزند و به جای خواننده تصمیم بگیرد؛ به خصوص که نقدهای ضعیف و بی‌ربط هم منتشر می‌شود. مطلوب نهایی این است که خواننده، خود اهل تمییز شود.

IV نقد به منزله یک حق

همان‌گونه که حق هرکسی است تا ادبیات خلق کند و آن را منتشر نماید، نقد ادبیات هم جزو حقوق خوانندگان، با هر دیدگاه و سلیقه‌ای است؛ حتی اگر گاهی ضروری هم به نظر نرسد.

۳. ضرورت و اهمیت مضاعف نقد ادبیات در حوزه کودک و

نوجوان

I نیاز بیشتر کودکان به راهنما برای انتخاب

اگر میانگین بچه‌ها را در نظر بگیریم، آن‌ها بنا به مقتضیات سنی خود، احساساتی، ظاهربین و ساده‌اند. مثلاً با دیدن طرح جلد جذاب یک کتاب، شیفته می‌شوند و آن کتاب را انتخاب می‌کنند. اگر هم بچه‌های کتابخوان و فرهیخته را ملاک قرار دهیم، باز هم مشکل کاملاً حل نمی‌شود. زیرا:

کودکان و نوجوانان، در عقلی کردن دریافت‌های حسی خود، خیلی موفق نیستند.

اگر هم بتوانند چنین کنند، باز اغلب از نظر اقتصادی، تصمیم‌گیرنده نیستند و بزرگ‌ترها برای آن‌ها کتاب می‌خرند.

II کارساز نبودن دخالت بزرگ‌ترها در بعضی موارد

وقتی پذیرفتیم که عموم کودکان، نه از نظر فرهنگی و ادبی بی‌نیاز از راهنمایی هستند و نه از نظر اقتصادی استقلال دارند، بدیهی است که بزرگ‌ترها در چنین امری دخالت می‌کنند که دخالت آنان همیشه هم آگاهانه و سازنده نیست. بزرگ‌ترها نیز برای انتخاب کتاب مناسب یا باید تخصص و تجربه داشته باشند (تا حدی عمل نقد را انجام دهند) و یا از مشورت منتقدان بهره‌گیرند.

III کثرت جمعیت کودک و نوجوان و اوقات فراغت بیشتر

ایران یکی از جوان‌ترین جوامع دنیاست. پس ادبیات کودک و نوجوان، علی‌القاعده باید بیشترین مخاطب را داشته باشد؛ به ویژه این که وقت فراغت کودکان بیشتر از بزرگ‌ترهاست و آن‌ها بیش از بزرگ‌ترها با کتاب (درسی و غیردرسی) سرو کار دارند. شک نیست که اگر نقد ادبی به میدان درآید و به تحلیل و شناسایی آثار دست بزند، آثار قوی‌تر در دسترس بچه‌ها قرار خواهد گرفت و خطر دل‌سردی بچه‌ها از مطالعه کم‌تر خواهد شد.

IV گسترش سخت‌افزاری ادبیات کودک در برابر گسترش

نرم‌افزاری

وقتی سازندگی در جامعه، بیشتر بر عرصه‌های مادی متمرکز شود، توسعه فرهنگی نیز بیشتر در عرصه تکریر کالا، ابزار و فضاهای فیزیکی معنا پیدا می‌کند. در نتیجه، تعداد کانال‌های تلویزیونی و رادیویی، دانشگاه‌ها، فرهنگسراها، مراکز فرهنگی نشریات و ناشران بیشتر می‌شود، اما همپای این رشد مادی، نیروهای جدید، متفکر و خلاق به میدان در نمی‌آیند و حاصل این که آثار فرهنگی و ادبی، کم‌مایه و مصرفی می‌شود. در چنین بحرانی، ارزش نقد بیشتر آشکار می‌شود.

۴- اهداف نقد

هدف نقد ادبی، در چند محور خلاصه می‌شود:

- الف - ارزیابی و تحلیل روش‌مند متن
- ب - تبیین تاریخ ادبیات و شناسایی مکتب‌ها و سبک‌های ادبی
- ج - نقد کردن نقدهای دیگران
- د - ارائه مشاوره به بچه‌ها، اولیا، مربیان، ناشران و مدیران فرهنگی برای انتخاب کتاب مناسب
- ه - ایجاد ارتباط سازنده بین بچه‌ها، کتاب و کتابخانه

۵- موانع نقد

الف موانع فرهنگی

I ذهنیت نویسندگان غیر حرفه‌ای

نویسندگی در کشور ما جنبه حرفه‌ای پیدا نکرده است و بسیاری از نویسندگان، به مقوله نقد بدبین هستند. آن‌ها عادت نکرده‌اند که کارشان در معرض داوری دیگران قرار گیرد. همچنین، توجه ندارند که جریان فراگیر نقد، اگرچه ضایعاتی

هم در پی دارد، در مجموع به نفع نویسنده است. نویسنده، گاه غفلت می‌کند که نبود نقد، تنها پاک کردن صورت مسئله است و ضعف‌های اثر، توسط خوانندگان غیرمتخصص، از طریق حس درک می‌شود و بنابراین، عمل نقد، در دراز مدت، توسط جامعه صورت خواهد گرفت. منتقد، هرگونه که قضاوت کند، حداقل سکوت و بی‌توجهی نسبت به کتاب را می‌شکند و عمل او کتاب را مطرح می‌کند. منتقد حرفه‌ای، فقط از ضعف‌های اثر نمی‌نویسد. وانگهی، او ضعف‌ها را «ایجاد» نمی‌کند، بلکه به «شناسایی» آن‌ها می‌پردازد.

علل حساسیت نویسنده نسبت به نقد، این است که اثر خود را احساس و وجودش خلق کرده است و از این رو، داوری منفی نسبت به اثرش را بر نمی‌تابد. نویسنده، گاه تصور می‌کند که موفق شده است تمام حس و شور و عاطفه خود را روی کاغذ منتقل کند و بنابراین، اثر خود را برتر از آن چیزی می‌پندارد که وجود دارد. در حالی که شور نوشتن، با خود نوشته یکی نیست. منتقد کسی است که خود نوشته را ارزیابی می‌کند و حق دارد امتیازی برای شور نوشتن و یا نیت نویسنده قایل نشود.

II ذهنیت منتقدان غیر حرفه‌ای

و اما ذهنیت منتقدان غیرحرفه‌ای نیز یکی از موانع فرهنگی نقد است؛ منتقدانی که کار اصلی آن‌ها نقد نیست و از سر تفنن، هر از چندی، سری به این حوالی می‌زنند. آن‌ها اصولی و مبانی این رشته را (در هر چارچوب نظری) نیاموخته و انتخاب نکرده‌اند و از این رو، نقد آن‌ها سلیقه‌ای است (آن هم سلیقه‌ای خام). این‌گونه نقد، آفات دیگری در پی می‌آورد که در بخش‌های دیگر به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

III ذهنیت جامعه غیر حرفه‌ای

پاره‌ای ذهنیت‌ها مانند محافظه‌کاری و میل به حفظ وضع موجود موجب شده است که فرهنگ نقد که اساسش بر تغییر وضع موجود است، رشد نکند.

ب- موانع اجتماعی

پاره‌ای از شرایط اجتماعی جامعه ما موجب شده است که ضرورت نقد و بازنگری را حس نکنیم؛ از جمله:

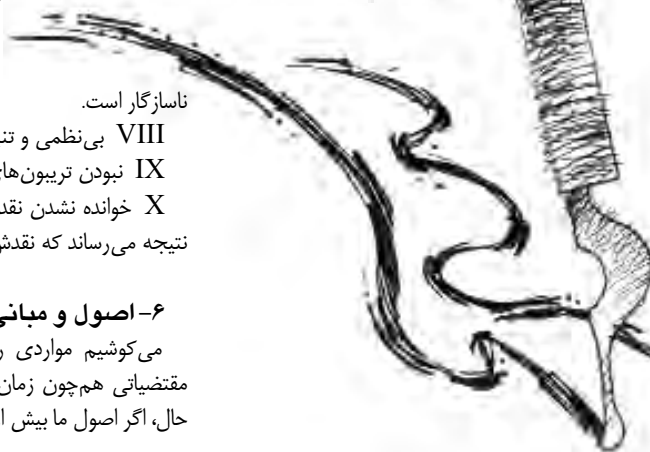
- I جدی نبودن، تعارف و رودربایستی که با صراحت نقد در تعارض است.
- II سلطه نظام‌های مستبد و غیرمردمی که محصول فرهنگ سلطه‌پذیری است.
- I احساس محوری و خردگریزی که با استدلال در نقد نمی‌خوانند.
- IV تقدیرگرایی به شکل نادرست که موجب رکود انگیزه و حرکت می‌گردد و انتظار اصلاح امور از بالا را در پی می‌آورد.
- V دوری از مطالعه و کتاب که در دل خود، توجه به نقد کتاب را هم منتفی می‌کند.

- VI حرفه‌ای نبودن و تخصصی نشدن جامعه.
- VII روزمرگی و کم‌حوصلگی که با آینده‌نگری نقد ناسازگار است.

- VIII بی‌نظمی و تنبلی تاریخی که با دقت و جدیت نقد تضاد دارد.
- IX نبودن تریبون‌های کافی برای عرضه نقد.
- X خوانده نشدن نقدها و تأثیر نکردن آن‌ها در روند بازار که منتقد را به این نتیجه می‌رساند که نقدش بی‌تأثیر است.

۶- اصول و مبانی نقد

می‌کوشیم مواردی را به عنوان اصولی و مبانی طرح کنیم که با تغییر مقتضیاتی هم‌چون زمان و مکان و... کم‌تر دستخوش تغییر می‌شود. در عین حال، اگر اصول ما بیش از حد کلی باشد، ارزش کاربردی نخواهد داشت. پس باید



تعادل را رعایت کنیم.

دیگر این که نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم دست‌ورعملی قطعی و همیشگی، پیش روی شما بگذاریم تا عمل نقد را به شکلی مکانیکی انجام دهید، بلکه خلاقیت منتقد هم کارساز است. اصول و مبانی نقد، از دید ما، به این شرح است:

الف. شناسایی قالب اثر و ظرفیت گونه‌های ادبی

هر قالب مکتوبی مقتضیات ویژه خود را دارد؛ و گرنه هیچ گاه - مثلاً - بشر قالب داستان را از قالب شعر جدا نمی‌کرد.

قصه ما این نیست که مختصات هر قالب را جداگانه بازگو کنیم. چرا که انواع قالب‌ها و ویژگی‌ها و کاربردهای نسبی، بر همگان آشکار است. در این جا تأکید بر این است که منتقد باید تعریف، عناصر، مرزها و کارکردهای هر قالب را بشناسد تا به اشتباه نیفتد. به عنوان مثال، یکی از مهم‌ترین وجوهی که قالب‌های ادبی را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند، تخیلی (Fiction) یا غیر تخیلی (Nonfiction) بودن، تنهاست. مثلاً داستان و شعر، در رده تخیلی و زندگینامه و تاریخ، در ردیف غیر تخیلی قرار می‌گیرد.

منتقد آگاه، از متنی تخیلی، توقع ثبت واقعیت و اطلاع‌رسانی و به عکس، از متنی غیر تخیلی، انتظار زیبایی و حس برانگیزی ندارد. قالب داستان نمی‌تواند انتظارات ما را از یک متن علمی برآورده سازد. داستان قابل تشبیه به بلبلی خوش صدا اما از نظر مادی و کاربردی، کم فایده است. در حالی که متن علمی قابل تشبیه به زبور عسل است که از نظر مادی فایده دارد، اما فاقد ارزش زیبایی‌شناسی است.

به قول سهراب سپهری، «بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم.» داستان یا شعر، پرستویی است که توان حمل بار سنگین دانش را ندارد.

منتقد باید مفهوم کلی هنر را بشناسد و بداند که یکی از شاخه‌های هنر، ادبیات و یکی از شاخه‌های ادبیات، ادبیات کودک است.

هم‌چنین، او باید از تفاوت بین زبان و ادبیات آگاه باشد و بداند که زبان، ماهیتی کاربردی و ابزاری دارد، اما ادبیات، از شالوده‌ای زیبایی آفرین و خیال‌انگیز برخوردار است. او نباید از تفاوت‌های اساسی بین ادبیات بزرگسال و ادبیات کودک غفلت کند. در دایره ادبیات کودک هم قالب‌های گوناگونی قرار می‌گیرد که اقتضات هر یک مشخص است. می‌دانیم که داستان‌ها هم با هم فرق می‌کنند.

داستان حادثه محور، با داستان شخصیت محور، یکی نیست. یک بار، داستان واقعه‌گرا (رئالیستی) است، یعنی در دنیای بیرون محتمل الوقوع است و بار دیگر، داستانی فراواقعه‌گرا و فانتزی است، یعنی تمام و یا بعضی از حوادث و فراز و نشیب‌ها و شخصیت‌هایش در عالم واقع به آن شکل که در داستان توصیف شده‌اند، وجود ندارند و یا خارق عادت هستند.

هم‌چنان که داستان کوتاه، ظرفیت ویژه خود را دارد و داستان بلند مقتضیات خاص خود را. همه مثال‌ها برای عنوان «شناسایی قالب اثر» بود.

ب- شناخت مخاطب اثر

در این جا هدف، این نیست که ویژگی‌های جسمانی، ذاتی و محیطی کودک و نوجوان شمرده شود. جای چنین بحثی، در روان‌شناسی و یا بخشی از ادبیات کودک است که کار شناساندن مخاطبان را به عهده دارد. این جا هدف، یادآوری چند نکته است:

I مخاطب‌شناسی: وظیفه مهم منتقد

شناخت مخاطب، بیش از آن که وظیفه داستان‌نویس و شاعر باشد، وظیفه منتقد است. از این جا یکی از تفاوت‌های مهم نویسنده و منتقد آشکار می‌شود. توضیح این که ما در هر دو حوزه کتاب‌های کودک و کتاب‌های بزرگسال، به آثار ناب و به آثار غیرناب برخورد می‌کنیم. بنابراین، جدا شدن این دو نوع ادبی، به این معنی نیست که مثلاً ادبیات بزرگسالان، ادبیات ناب و دست اول و ادبیات

کودک، ادبیات غیر خلاق و دست دوم است. جدا شدن این دو نوع، فقط به واسطه مخاطب‌های‌شان است و به معنای برتری یکی بر دیگری و یا به کلی جدا دانستن این دو گونه نیست. تعیین مخاطب هم لزوماً در هنگام خلق اثر، اتفاق نمی‌افتد.

نویسنده، هنگام خلق ادبیات ناب، اسیر هیچ قیدی و از جمله قید مخاطب و یا رعایت سن مخاطب و مقتضیات سنی او نیست، بلکه مخاطب‌یابی وظیفه‌ای است که پس از نوشته شدن اثر و زمین گذاشته شدن بار سنگین نوشتن توسط نویسنده، موضوعیت پیدا می‌کند. حتی نویسنده حق دارد پس از نوشتن اثر هم به فکر یافتن مخاطب نباشد و این امر را به متخصصان مخاطب‌شناس و یا خود مخاطبان واگذارد.

اما نکته اینجاست که منتقد نمی‌تواند از چنین وظیفه‌ای شانه خالی کند. او باید با شیوه‌هایی اصولی، از پیش، شناختی علمی و تجربی درباره مخاطبان - گروه‌های سنی متفاوت - کسب کرده باشد تا بتواند عمل نقد را به درستی انجام دهد.

II نسبیّت در شناخت مخاطب

گرچه شناسایی مخاطب را یکی از اصول و مبانی نقد ادبیات کودک برشمردیم، واقعیت که چنین شناختی نمی‌تواند از هر جهت کامل و دقیق باشد. این جاست که مشکل گم شدن مخاطب کودک و نوجوان پیش می‌آید؛ یعنی آثاری به نام کودک عرضه می‌شود که به سلیقه و پسند مخاطبان کودک، خوش نمی‌نشیند و یا به عکس، مخاطبان کودک به آثاری روی می‌آورند که به نام کودک عرضه نشده و شهرت نیافته‌اند.

III اهمیت مضاعف مخاطب‌شناسی در حوزه ادبیات کودک

خسارت ناشی از گم شدن مخاطب، در حوزه ادبیات کودک، بیشتر از ادبیات بزرگسال است. علت را باید در حساسیت و آسیب‌پذیری بیشتر این دسته از مخاطبان جست‌وجو کرد.

IV لزوم توجه به هر دو وجه نیازها و خواسته‌ها

شناخت کودک باید با توجه به هر دو بعد نیازها و خواسته‌های او باشد. در نظر نگرفتن یکی از این دو وجه مهم، شناخت منتقد از کودک را مخدوش می‌کند. گاه نیازها و خواسته‌های کودک، در عمل برهم منطبق نمی‌شود؛ یعنی کودک به چیزی نیاز واقعی دارد، اما آن را نمی‌خواهد و یا به عکس، چیزی را می‌خواهد. در حالی که نیاز او نیست و یا نیازی کاذب است. هر قدر نیازها و خواسته به هم نزدیک‌تر شود، کودک متعادل‌تر و سالم‌تر است.

V لزوم توجه به هر سه وجه جسمانی، ذاتی و محیطی

در شناخت مخاطب، توجه به هر سه وجه خصلت‌های جسمانی، ذاتی و محیطی کودک، ضروری است. در این راه باید از افراط و تفریط پرهیز کرد. اگر تصور کنیم که کودک امروز، همان کودک پنجاه سال پیش است، راه افراط رفته و شرایط محیطی و تغییرات زمانه را در نظر نگرفته‌ایم. هم‌چنین، اگر خیال کنیم که کودک امروز، هیچ اشتراکی با کودک پنجاه سال پیش ندارد، در دام تفریط افتاده‌ایم و خصلت‌های ذاتی کودک را منکر شده‌ایم. واقعیت این است که بخشی از ساختارهای وجودی کودک و نوجوان، ثابت است و بعضی متغیر. مثلاً تخیل، بازی، جاندار پنداری (Animism)، خودمیان‌انگاری (Ego centrism)، نشاط و تحرک، در شمار شاخصه‌های سرشتی و ذاتی همه کودکان عالم، در همه دوره‌های بشریت بوده و هست (گیریم با شدت و ضعف)، اما بعضی دیگر از توانایی‌ها و خصلت‌های بچه‌ها متغیر است و به شرایط محیطی بستگی دارد؛ مانند دانش پایه، ذخیره واژگانی، اطلاعات عمومی و...

ج- انطباق اثر با مخاطبان

در بند الف و ب، به دو نوع شناخت اشاره کردیم. در این جا می‌خواهیم از لزوم تطبیق این دوگونه شناخت با یکدیگر بگوییم: تطبیق ساختار اثر بر مخاطبان. می‌خواهیم مشخص کنیم که مخاطبان اصلی و فرعی اثر کدامند. هم‌چنین، عناصر تشکیل‌دهنده ساختار اثر، از نظر انطباق با مخاطبان، تا چه حد وحدت دارند. در این موضوع، محور مهمی به عنوان ادبیات کودکانه نما قابل توجه است:

ادبیات کودکانه نما

یکی از آفت‌های انطباق اثر بر مخاطبان، این است که منتقد زیر تأثیر ادعاهایی قرار می‌گیرد که اثر را کودکانه معرفی کرده‌اند و حال آن که اثر، ممکن است کودکانه نما باشد. اما ادبیات کودکانه نما چیست؟ ما می‌توانیم آثار ادبی را به سه دسته تقسیم کنیم:

I آثار بزرگسالانه

آثاری است که از سوی بزرگ‌ترها فهمیده می‌شود و به شکلی وسیع یا محدود، مورد قبول آن‌ها قرار می‌گیرد. چنین آثاری معمولاً کودکان و نوجوانان را به خود جذب نمی‌کند.

II آثار کودکانه

آثاری است که با خصلت‌های ذهنی و روحی کودک و نوجوان، تناسب دارد و از سوی آن‌ها با شدت و ضعف، مورد استقبال قرار می‌گیرد. البته، بعضی از این گونه آثار، در عین این که با مخاطبان کودک و نوجوان ارتباط برقرار می‌کند، برای بزرگ‌ترها نیز جاذبه و یا نکته‌ای دارد. منظور این نیست که برای خوشامد بزرگ‌ترها، بخشی از آن‌ها با فهم بزرگ‌ترها سازگار باشد، اما بچه‌ها آن را درک نکنند. به عبارت دیگر، اثر ناب کودکانه، اثری نیست که بخشی از آن کودکانه و بخش دیگری بزرگسالانه باشد، بلکه اثری است که بتواند با بچه‌ها ارتباط برقرار کند. حال اگر چنین اثری، بدون آن که در مواردی دچار پیچیدگی و ابهام شود، در عین حال برای بزرگ‌ترها هم جالب باشد، چنین خصلتی، بر ارزش اثر می‌افزاید، نه آن که از ارزش کودکانه بودنش بکاهد. مثلاً حکایت «نحوی و کشتیبان» از شتوی مولوی، گرچه رساختی ساده و قابل فهم برای بچه‌ها دارد، ژرف‌ساخت آن برای بزرگ‌ترها و حتی متفکران هم قابل تأمل است.

III آثار کودکانه نما

این آثار معجونی ناسازند؛ یعنی بخشی از آن‌ها بزرگسالانه و بخشی دیگر کودکانه است. مثلاً کتابی زاویه نگاهش بزرگسالانه است، اما جاذبه‌هایی کودکانه دارد. در این حال، ممکن است کودک در نگاه اول، جذب اثر شود، اما یا هنگام مطالعه اثر، آن را نیمه کاره رها می‌کند و یا در صورت مطالعه کل کار، حظ و بهره لازم را از آن نخواهد برد. در این جا به برخی از جاذبه‌های کودکانه‌ای که امکان دارد منتقد را دچار این اشتباه کند که اثر کودکانه است، اشاره می‌کنیم:

- کودک بودن شخصیت اصلی داستان یا شعر

- دربارهٔ کودکان بودن اثر، مانند داستانی که رفتار پدری با فرزندش را به تصویر می‌کشد و به نوعی عمل پدر را نقد می‌کند، اما اثری کودک پسند نیست و یا شعری که شیرینی و شیرین کاری‌های کودکی را با نگاه و زبانی بزرگسالانه نشان می‌دهد.

- سادگی زبان و نثر

- حجم کم کتاب

- تصویرهای کودکانه و کودک پسند

- قطع، نوع حروف و آرایش کودکانه صفحات

- شهرت داشتن نویسنده یا ناشر، به کار برای کودکان

- ادعای نویسنده و یا ناشر، مبنی بر کودکانه بودن اثر

- عرضه شدن کتاب در تریبون کودکانه^۶

د- انطباق اثر با آثار پیشین

منتقد می‌تواند اثر را با آثاری که بیشتر منتشر شده است نیز انطباق دهد تا درجهٔ خلوص آن و هم‌چنین، روابط بینامتنی روشن شود. البته، پیداست که هیچ منتقدی تمام آثار پیشین را نخوانده است، اما در هر حال، با تکیه بر خواننده‌ها و هم‌چنین جست و جوی موضوعی، می‌تواند این راه را طی کند و این‌جاست که تفاوت منتقدی که بیشتر مطالعه کرده، با آن که کمتر خوانده است، آشکار می‌شود. البته، انطباق اثر با آثار پیشین، بی این که نیاز به توصیه داشته باشد، خود به خود و حتی خارج از ارادهٔ منتقد، صورت می‌گیرد. مثلاً اگر مایهٔ اولیه، پیرنگ و یا اندیشهٔ اصلی یک داستان، تکراری بوده و یا از اثر دیگری تأثیر گرفته باشد، همین که منتقد با خواندن اثر دوم، به یاد اثر اول بیفتد، عمل انطباق آغاز می‌شود.

ملک نو بودن مایهٔ داستان

به طور مسلم، تکراری بودن موضوع و اندیشه، خود به خود اشکالی ندارد. عده‌ای عقیده دارند که به طور کلی، سخن و حرف تازه‌ای در دنیا برای گفتن باقی نمانده است و فقط می‌توان شیوه‌هایی نو در انتقال این گفته‌ها به کار گرفت. پس تکرار موضوع یا اندیشه در یک داستان (البته با فن و شیوه‌ای متفاوت) را نمی‌توان «تقلید» نامید. می‌پرسید: پس ملاک تطبیق و سنجش اثری که از اثر دیگر تأثیر گرفته است و به آن شباهت‌های واضحی دارد، چیست؟ باید ببینیم آیا مطالعه اثر اول، ما را از مطالعه اثر دوم بی‌نیاز می‌کند یا نه؟ اگر بی‌نیاز می‌کند، در آن صورت، باید اثر دوم را کاری تکراری بنامیم، اما در صورتی که اثر دوم، در عین تأثیرپذیری از اثر اول، خودش هم شخصیت مستقلی داشته باشد، تا آن‌جا که منتقد در عین مطالعه اثر اول، حس کند که اثر دوم هم ارزش خواندن داشته است، در آن صورت، نمی‌توانیم کل اثر را تکراری قلمداد کنیم.

گفته‌اند کار تولیدی، یعنی تبدیل شیء از شکلی به شکل دیگر، به طوری که قابلیت مصرفش بیشتر شود. بریدن درخت و خرد کردن آن به قطعه‌های کوچک‌تر، کاری تولیدی است. همین‌طور تبدیل قطعه چوب‌های تولید شده به میز و نیمکت هم کاری تولیدی است. اگر اجازه داشته باشیم که تعبیر تولید را درباره اثر هنری به کار بگیریم، می‌توانیم بگوییم که نویسنده باید هنگام استفاده از داشته‌های دیگران، روی آن‌ها کار تولیدی انجام دهد. کار تولیدی هم نباید الزماً جنبهٔ شکلی و ظاهری داشته باشد، بلکه هویت مستقل یک داستان یا قطعه شعر را می‌توانیم از حس متفاوتی که به ما می‌دهد، نیز شناسایی کنیم. بنابراین، حتی شباهت ظاهری داستانی به داستان دیگر (نه رونویسی و کپی‌برداری)، لزوماً به معنای تکراری بودن اثر دوم نیست. البته، این حقیقت هم به جای خود باقی است که اثر هنری، هرچه بی‌شباهت‌تر به آثار دیگر باشد، بکرتر و باارزش‌تر است.^۷

پی‌نوشت:

۱- Criticism

۲- معین. محمد: فرهنگ فارسی، جلد چهارم، تهران، امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۴، ص ۴۷۸۴

۳- زرین کوب. عبدالحسین: نقد ادبی، جلد اول، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۵.

۴- حنیف. شوقی: نقد ادبی، ترجمه لمیعه ضمیری، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۳.

۵- نقد زمانه، تعبیری است که از شعر پروین اعتصامی برداشت می‌شود:

من این ودیعه به دست زمانه می‌سپرم

زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود

سیاه کرد مس و روی به کورهٔ وقت

نگاه داشت به هر جا زر عیاری بود

اعتصامی. پروین: دیوان پروین اعتصامی، مقدمه، تنظیم و شرح لغات: شهرام رجب‌زاده، تهران، انتشارات قدیانی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۴۹.

۶- ر.ک: مقاله ادبیات کودکانه‌نما، مهدی حجوانی، فصل‌نامه پژوهش‌نامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۶، سال دوم، پاییز ۱۳۷۵، ص ۲ تا ۴ و مقاله کودکانه‌نمایی و نوآوری، مهدی حجوانی، همان، شماره ۷، سال دوم، زمستان ۱۳۷۵، ص ۲ تا ۷.

۷- ر.ک: حجوانی، مهدی، مایه داستان، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۲، ص ۶۶ تا ۷۴.